

اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود
و مخالفت با ادعای ایشان درباره "مکتب آیندگان" و
"ارزش های جدید هویت سیاسی" آقای داریوش همایون و
بی حرمتی به جلال آل احمد !!

برای من روشن نیست که اخیراً چه اتفاقاتی در خارج از مرزهای ایران در حال توکین است که آقای مسعود بهنود، با خدشه دار کردن شخصیت **جلال آل احمد** و منفی جلوه دادن زندگینامه سیاسی وی و نفی نیروهای اپوزیسیون در سال های ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ ، در واقع با منفی جلوه دادن کل نیروهای مخالف رژیم شاه، زندگینامه سیاسی آقای داریوش همایون ، مأمور تبلیغاتی "بچه های وارن" ، همان "جوانانی که امید آمریکا برای آینده ایران بودند" را ، مثبت جلوه دهد. آقای بهنود با زرنگی خاص خود ، مأمور تبلیغاتی "رژیم" و تئوریسین حزب رستاخیر شاه را، پرچمدار "تجدد و مدرنیسم" در ایران معرفی کرده است. ایشان بخاطر جوّ سازی بنفع آقای داریوش همایون ، با این استدلال که آقای داریوش همایون "نویسنده خوش قلم و شیرین بیان" است ، وی را با افرادی همچون **دهخدا** و **دکتر حسین فاطمی** ... مقایسه کرده و برتر شناخته است!

اما ما سو سیالیست های ایران، بر عکس اظهارات آقای مسعود بهنود، بر این نظریم ، اعمال و کردار آقای داریوش همایون - که یکی از مهره های اصلی و حتی در یک مقطع تاریخی، از سیاستگزاران اصلی رژیم وابسته به امپریالیسم محمد رضا شاه پهلوی بود -، بیانگر این واقعیت انکار ناپذیر است که وی طرفدار "تجدد و مدرنیسم" نبود، بلکه عملکرد وی در خدمت سواوک و دفاع از نظام پادشاهی محمد رضا شاه قرار داشت .

رژیم های استبدادی در هر نقطه از جهان که باشند، اصولاً با "اصل فردیت" سر عناد دارند و با نظریه "حق تعیین سر نوشت مردم توسط خود مردم و یا نمایندگان واقعی مردم از طریق انتخابات آزاد" مخالف هستند. در چنین جوامعی پادشاه و یا حاکم و یا رهبر، "قیومیت" بر مردم را از حقوق خود می داند. در حقیقت در نظام استبدادی "حاکمیت قانون" و "حاکمیت مردم" کوچکترین ارزشی ندارد. با توجه به این اصل، رژیم استبدادی محمد رضا شاه پهلوی نمی توانست کوچکترین رابطه ای با "تجدد و مدرنیسم" داشته باشد.

آقای داریوش همایون در اپوزیسیون رژیم استبدادی محمد رضا شاه قرار نداشت، بلکه وی از مدافعین و سیاستگزاران آن رژیم سرکوبگر و تئوریسین حزب فراگیر رستاخیز بود. نوشه های او فقط جنبه تبلیغاتی، آنهم با خاطرتحمیق توده های مردم و حفظ رژیم داشت ، و نه چیزی بیشتر!

آقای مسعود بهنود در اول آوریل ۲۰۰۴ ، مقاله ای تحت عنوان "داریوش همایون و مكتب آیندگان" به نگارش در آورده اند، که از طریق سایت های اینترنتی انتشار پیدا کرده است.

آقای بهنود در این نوشه با زرنگی خاصی سعی کرده است، آقای داریوش همایون که یکی از "مهره های" اصلی رژیم سرکوبگر، استبدادی و وابسته به امپریالیسم شاه بود را، عنوان یک فرد ، طرفدار "تجدد و مدرنیسم" که بنیانگذار "مکتب آیندگان" بود، معرفی کند. ایشان در این نوشه ، با اشاره به یکسری مسائل و نقل و قول از بعضی افراد - بدون اینکه آن افراد اصولاً ربطی به موضوع بحث و یا **بطور علنی** رابطه ای با آقای داریوش همایون داشته باشند - ، سعی کرده است غیر مستقیم به خواننده چنین تلقین کند که گویا رابطه ای بین "مكتب داریوش همایون" و "جنبش دوم خداد" وجود دارد. و باخاطر جا انداختن این ادعای مخصوص به خود، در آن مقاله به گفتاری از سید محمد خاتمی، رئیس جمهور در باره جنبش "دوم خداد" اشاره نموده است و جملاتی از آقایان محسن سازگارا و عمال الدین باقی را نقل کرده است. - بدون توجه به این امر که جناح تمامیت خواه رژیم جمهوری اسلامی نیز بطور مرتب بر این امر تاکید کرده است که برخی از دوم خدادیها با عاملین رژیم سرنگون شده پهلوی در تماس هستند - .

اگر بنا باشد ادعای آقای مسعود بهنود در باره هویت سیاسی آقای داریوش همایون را قبول کنیم ، که وی در دوران سلطنت استبدادی محمد رضا شاه ، طرفدار تجدد و مدرنیسم بوده است و همچون ایشان عنصرهای "ضد ارزش" هویت سیاسی او را ، که چیزی جز مخالفت با حقوق ملت و مسائل ملی و طرفداری از استبداد و نفوذ بیگانگان آمریکائی در ایران نیست را ، به "ارزش" ، یعنی طرفداری از حاکمیت ملی، استقلال و محترم شمردن حقوق ملت تبدیل کنیم. همچنین خواسته باشیم درقضای خود همچون آقای بهنود، "منصف" باشیم ، در چنان حالتی باید قبول کرد که مبارزات و فعالیتهای نیروهای سیاسی مخالف و منتقد شاه در داخل و خارج از کشور، از جمله کنفراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - سازمانی که من ، همچون بسیاری از ایرانیان مخالف رژیم استبدادی شاه در خارج از کشور، افتخار عضویت در آن سازمان را داشتم - ، علیه "تجدد و مدرنیسم" بوده است و نه علیه یک رژیم مستبد، سرکوبگر ، فاسد ، چپاولگر و وابسته. اگر خدای نکرده روزی آقای بهنود، چنین ادعائی را بر پایه اسناد و مدارک بتواند ثابت کند ، در چنین حالتی نه تنها چیزی به آقای داریوش همایون و دیگر کارگردانان حزب رستاخیز و نویسندها محترم روزی نامه "آیندگان" ، و اعلیحضرت همایونی ، شاهنشاه آریامهر ، بزرگ ارتشداران، خدایگان ، محمد رضا شاه پهلوی و والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی و درباریان رنگ بدھکار می شویم، بلکه باید از آقای دکتر علی رضا نوری زاده هم عذر خواهی کنیم. زیرا ایشان در دیماه ۱۳۸۱ ، پس از برگشت از مسافرتی از آلمان، که در آن سفر با بعضی از دوستانشان در باره مسائل سیاسی ایران بگفتگو نشسته و تبادل نظر نموده بود و در نتیجه ، باین نظر رسیده بود که "روشنفکران و

اهل اندیشه و قلم" در بر خورد با عملکرد و سیاست شاه، در اشتباه بوده اند، که در مقاله ای بنام:
"بدهکاری پژوهش بزرگ روشنفکران ایران ، اهل اندیشه و قلم به محمد رضا شاه؟!! "،
به تبلیغ آن نظر، همت گماردا

اما، ما سوسياليست های مصدقی چون هنوز به "ارزشها محوری نهضت ملی ایران" ،
يعنى "آزادی و استقلال" پایبند می باشیم . بر پایه همین ارزشها بود که نظریه مطرح
شده از سوی آقای دکتر علی رضا نوری زاده را انحرافی و غلط ارزیابی کردیم و بمخالفت
با آن ، بر خاستیم و به افساگری علیه آن نظرات انحرافی دست زدیم . ("پژوهش روشنفکران
از محمد رضا شاه پهلوی ؟" ، "رویای سلطنت و غوغای سلطنت طلبان" در سه قسمت . این مقالات در
آرشیو، سایت سازمان سوسياليست های ایران ، بخش "مقالات" موجود هستند).

در رابطه با محتوی مقاله آقای مسعود بهنود در باره "هویت" آقای داریوش همایون ،
برای من روشن نیست که آیا ایشان در هنگام نگارش این مقاله مورد بحث ، به محتوی
كتابی که خود ، تحت عنوان "دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷ - از سید
ضیاء تا بختیار" در سال ۱۳۶۶ به نگارش در آورده اند، توجه داشته اند و یا اينکه
تحت تأثیر مقالاتی که اخیراً در نشریه تلاش ، هامبورگ - آلمان ، که در مدح و ثنای آقای
داریوش همایون ، به چای رسیده است ، قرار گرفته اند ؟

آقای بهنود در کتاب "از سید ضیاء تا بختیار" ، در باره آقای داریوش همایون مطالبی به
نگارش در آورده اند که مضمون آن مطالب ۱۸۰ درجه با محتوی "مقاله" مورد بحث
تفاوت دارند. در این نوشته من به برخی از مطالب آن کتاب اشاره خواهم کرد و
قضاؤت در اینمورد را به خوانندگان این نوشته واگذار می کنم. زیرا بر این نظرم که ایشان
در مقابل محتوی و مضمون نوشته هایشان مسئول هستند و باید ، یاسخگو باشند!!

آقای مسعود بهنود بعنوان یک نویسنده و یک محقق ، حتماً اطلاع دارند که اگر اخیراً به
اسناد "سری" در رابطه با "عملکرد" آقای داریوش همایون و "مکتب آیندگان" ، دست
پیدا کرده اند که در هنگام نگارش کتاب "... از سید ضیاء تا بختیار" ، در سال ۱۳۶۶ ،
آن اسناد را در اختیار نداشته اند ، و یا محتوی مقالات منتشر شده در نشریه تلاش -
هامبورگ ، غلط بودن محتوی بخش‌هایی از کتاب مزبور را به ایشان ثابت کرده اند ، ایشان
در مقابل خوانندگان کتاب خود مسئولیت دارند تا مطالب کتاب را اصلاح نمایند. و به
افکار عمومی اعلام دارند که بخش هایی از مطالب مندرج در کتاب "... از سید ضیاء تا
بختیار" ، بقلم مسعود بهنود ، دارای اعتبار سیاسی نیست و سندیت ندارند !

البته مطالب مندرج در کتاب آقای بهنود خالی از اشکال نیست ، و افرادی همچون حسین
ملکی (زاوش) در کتاب "دولتهای ایران در عصر مشروطیت" ، به برخی از آن
اشکالات اشاره نموده است . ولی جای برخورد به اشکالات و نقد مطالب آن کتاب ، در
این نوشته نیست !

اما، ما سوسياليست های ایران، بر عکس اظهارات آقای مسعود بهنود، بر این نظریم ،
اعمال و کردار آقای داریوش همایون - که یکی از مهره های اصلی و حتی در یک
قطعه تاریخی، از سیاستگزاران اصلی رژیم وابسته به امپریالیسم محمد رضا شاه پهلوی
بود - ، بیانگر این واقعیت انکار نا پذیراست که وی طرفدار "تجدد و مدرنیسم" نبود، بلکه
عملکرد وی در خدمت سواوک و دفاع از نظام پادشاهی محمد رضا شاه قرار داشت .
رژیم های استبدادی در هر نقطه از جهان که باشند، اصولاً با "اصل فردیت" سرعناد
دارند و با نظریه "حق تعیین سر نوشته مردم توسط خود مردم و یا نمایندگان واقعی

مردم از طریق انتخابات آزاد "مخالف هستند. در چنین جوامعی یادشاه و یا حاکم و یا رهبر، "قیومیت" بر مردم را از حقوق خود می‌داند. در حقیقت در نظام استبدادی "حاکمیت قانون" و "حاکمیت مردم" کوچکترین ارزشی ندارد. با توجه به این اصل، رژیم استبدادی محمد رضا شاه یهلوی نمی‌توانست کوچکترین رابطه‌ای با "تجدد و مدرنیسم" داشته باشد.

آفای داریوش همایون در اپوزیسیون رژیم استبدادی محمد رضا شاه قرار نداشت، بلکه وی از مدافعين و سیاستگزاران آن رژیم سرکوبگر و تئوریسین حزب فراگیر رستاخیز بود. نوشته‌های او فقط جنبه تبلیغاتی، آنهم با خاطرتحمیق توده‌های مردم و حفظ نظام را داشت، و نه چیزی بیشتر!

فراموش نکرده ایم، در زمانی که سیاستگزاران رژیم منفور محمد رضا شاه تصمیم به بی‌حرمتی و شایع یاراکنی نسبت به مخالفین و منتقدین خود می‌گرفتند، تمام روزی نامه‌های ایران در خدمت تبلیغ و پخش نظرات آنها قرار داشتند از جمله روزنامه آیندگان همین آفای داریوش همایون.

توجه آفای مسعود بهنود به مقاله "مشت نمونه خروار است" [وجزوی «اسرار فعالیتهای ضد ایرانی در خارج از کشور»]^{*} که بنا بر دستور مقام امنیتی، آفای پرویز ثابتی، توسط نویسنده کتاب معماهی هویدا [دکتر عباس میلانی]، علیه کنفراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و ۵ نفر از فعالیت سیاسی اپوزیسیون، بنگارش در آمده بود جلب می‌کنم. در رابطه با سیاست‌های انتشاراتی آن دوران، این سؤال مطرح است که آیا "مکتبی" که بنا بر ادعای شما، مبلغ تجدد و مدرنیسم، بوده است، صحیح بوده است، در خدمت آن «سیاست» قرار گیرد و کوچکترین عکس العمل انتقادی نسبت به آن وضع که بدون ارائه کوچکترین مدرک و سندی، آن چنان بیشتر مانه عمل می‌کرد و دست به تهمت و افتراقی زد، از خود نشان ندهد؟

آفای بهنود، بدون اینکه در مقاله خود، کوچکترین مطلبی در رابطه با "ارزش"‌ها و عنصر‌های تشکیل دهنده نظرات و عقاید آفای داریوش همایون و "مکتبی" که بنا بر ادعای ایشان، بر پایه نظرات و عقاید آفای همایون، در دوران سلطنت استبدادی محمد رضا شاه، بنام "مكتب آیندگان"، بوجود آمد، ارائه دهد و به نمونه هائی از "روشنگری" هائی که آفای همایون و "مكتب آیندگان" و آفای مسعود بهنود و دیگر نویسندهان روزی نامه آیندگان در دوران سلطنت محمد رضا شاه در تبلیغ نظام دمکراتی و دولت قانوندار و محترم شمردن اصل فردیت و مخالفت با ترور و خفغان حاکم بر ایران انجام داده بودند، اشاره کند و همچنین از علی که سبب شده بود تا این بخش از تاریخ سلطنت محمد رضا شاه - دفاع از تجدد و مدرنیسم -، برای روشنفکران، آزاد اندیشان و محققین ایرانی، تا کنون ناشناخته بماند، پرده بردارد، مقاله خود را طوری بنگارش در آورده اند که خواننده به چنین برداشتی برسد که در آنزمان گویا فقط دو جریان فکری و نظری در ایران وجود داشته است. که جلال آل احمد و داریوش همایون نمایندهان فکری و نظری آن دو جریان بوده اند.

بنظر آفای مسعود بهنود، جلال آل احمد با "زیر فشار" قرار دادن تمام افراد و نیروهای تجدد طلب اپوزیسیون از جمله شاملو، خود را تبدیل به سخنگو و نماینده نظری تمام نیروهای اپوزیسیون ایران نموده بود.

آفای بهنود با برجسته کردن بعضی از مشخصات و نظرات آفای جلال آل احمد و حتی منفی جلوه دادن بعضی از نظرات و عقاید وی، آنهم بعنوان نماینده کل نیروهای مخالف و منتقد رژیم ترور و خفغان محمد رضا شاهی و حتی با سوء استفاده از حساسیتی که

اخيراً در اثر عملکرد غلط ، غير قانوني و سرکوبگر حاکمین جمهوري اسلامي نسبت به "مذهب اسلام" و "آخوند زاده" ها ، در بين ايرانيان بوجود آمده است . كوشش دارد برای آقاي داريوش همايون که يکي از مهره های سياسي و تبلیغاتي رژيم سرکوبگر شاه ، که بنظر ايشان "به اروپا به عنوان الگوي تمدن و فرهنگ دل بيشه" است ، بدون اينكه در اين مورد مشخص ، چيز مثبتی ارائه دهد ، و توجه داشته باشند که آقاي داريوش همايون عنوان يك مامور تبلیغاتي دولت آمريكا و "ساواک" عليه حقوق مردم ايران ، عمل کرده است ، "زندگينame سياسي جديد" ، دست و يا کند.

آقاي بهنود بخاطر تنظيم يك "زندگينame سياسي جديد" برای آقاي داريوش همايون ، در رابطه با معرفى خود ، آنهم در سنين جوانی ، با نقل از اظهارات جلال آل احمد ، در مقاله مورد بحث ، نوشته است:

" و نمي دانست... در حالی که مجنوب شاملو و آل احمد مانده بود روزی در کafe فيروز آل احمد به او گفت شنیدم تو هم رفته سفارت عزرائيل و جوان [مسعود بهنود] دستپاچه شد چرا که می دانست آقا جلال به اسرائيل می گويد عزرائيل. تازه آل احمد اضافه کرد حالا رياست با آن يارو آمريکائیس [وارن] يا اون سومکانی [داريوش همايون] که سی آی ا برایش خط تلفن کشیده ... و اين عصاره و نمونه روش و نگرش بخشی از روشنفکري زمان به «آيندگان» و مدیرش داريوش همايون بود که داشت بنا می شد با خيالی بزرگ".

دوست محترمان آقاي بهنود، برای اينکه بتواند "زندگينame سياسي جديد" برای آقاي داريوش همايون تنظيم کند ، روشنفکران ايراني را در آن مقطع تاريخي، زمانی که ايشان به "کafe فيروز" ، رفت و آمد داشته است ، همانطور که قبل اشاره رفت ، بغلط به دو گروه تقسيم کرده اند . بنظر ايشان، آل احمد از لحظه نظری يکي از اين دو گروه خيالی را نمایندگی می کرده است و طرفدار "شيخ فضل الله نوري" بوده است و داريوش همايون ، نماینده روشنفکران طرفدار "تجدد و مدرنيسم". ايشان در اين رابطه در مقاله مورد بحث ، نوشته است:

"آن جوان [مسعود بهنود] کوچک تر از آن بود که جنگ را دريابد و ماجرا را بداند اما اين قدرش فهم بود که دريابد لحظه انتخاب است، پس داوری به احمد شاملو برد که در آن روزگار تجدهش زير فشار صحنه گردانی آل احمد بی جلوه شده بود شاملو گفت – و چه تند – که اين بهشتی که آقا [جلال آل احمد] می خواهد بسازد آخرش خلاي مسجد شاه س. و جوان [مسعود بهنود] دانست که باید انتخاب کند . آل احمد يا داريوش همايون [روشن نیست که چرا در آن "انتخاب" از "تجدد احمد شاملو" و نظرات آن مبارزینی که بر تراکت هاییکه در سراسر تهران يخش کرند و بر سر در دانشگاه تهران نیز نوشته بودند ، "اصلاحات، آری ، - دیكتاتوري ، نه" ، صحبتی در میان نبوده است] هر دو بچه های رضاشاھی، يکي آخوند زاده طلاقانی ، از بچگی شرح لمعه و مفاتيح الجنان خوانده، سر از حزب توده درآورده، مظہر توده ای در جست و جوی هویت گرفتار بین سارتر و امام غزالی و در سرگشتگی رسیده به شيخ فضل الله نوري و سرانجام در سفر حج خود را خسی در میقات دیده . دیگری کارمند زاده ای تهرانی که از بچگی شعر خوانده و از پدر حکایت موتمن الملک و دموکراسی نوپای ايراني شنیده، در راست تفکر جهانی جای خود یافته، چشم از گذشته برگرفته و. اولی [جلال آل احمد] تند و پرخاشخو و چارپایه گذار و حراف و دومی [داريوش همايون] معتدل و متین، پاکدامن و نه آسان گیر. هر دو اهل قلم و

هر دو از قضا از شعر بردیده و به نثر رسیده، هر دو صاحب سبک. و آن همه که گفتم در نشرشان پیدا. **نشر آل احمد خوندار و عصی** و پرشتاب، نثر همایون [چون فلمش در خدمت ساواک و دولت آمریکا قرار داشت "خوندار" که نبود هیچ] **شفاف و جاندار و راهگشا**. (تکیه از من است)

روشن نیست که آقای مسعود بهنود در مقاله خود ، چرا به فعالیتهای دیگر جلال آل احمد ، پس از انشعاب وی از حزب توده ، یعنی دوران فعالیت او در روزنامه "شاهد" در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت بربری دکتر مصدق و روشنگری های او در همکاری با خلیل ملکی ، صرفنظر کرده است، همچنانکه از فعالیت های **تاریخ ساز** آقای داریوش همایون در حزب سومکا و همکاری او با کودچیان انگلیسی و آمریکائی - که آقای داریوش همایون بانی "مکتب آیندگان" ، "کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" را ، "قیام ملی" می خواند ، چشم پوشیده است.

ادعای آقای مسعود بهنود ، مبنی بر اینکه، ایشان بین "شیخ فضل الله نوری" و "تجدد و مدرنيسم" ، "تجدد و مدرنيسم" را انتخاب کرده است و در رابطه با اين "انتخاب" ، غير مستقیم تمام اپوزيسیون را به شیخ فضل الله نوری نسبت داده است. چنین ادعائی از سوی ایشان توهین به مبارزین دربند و فعالین سیاسی آن مقطع تاریخی می باشد و در واقع ، **تحریف تاریخ** است .

حکم آقای بهنود در مقاله مورد بحث ، در باره شخصیت جلال آل احمد ، بیانگر بی مهری و بی انصافی نسبت به فردی است که خود بهنود در صفحه ۴۶ کتاب "از سید ضیاء تا بختیار" (چاپ چهارم ۱۳۶۹) در باره او نوشته است :

"... پس از مرگ هدایت، آفتانی دیگر سر می کشید. جلال آل احمد که بر خلاف چوبک و رسول پرویزی و دیگران می ماند تا گویای عصر و زمانه یی چنین باشد. او که همه سر خورده‌گیهای سیاسی را تجربه کرده بود، در آغاز این دهه به گوش « اورازان » رفت و غم دل را با تک نگاری این ده غریب افتاده گفت. بعداً او حرفاهاش را از دهان آندره ژید و ژان کوکتو و آلبر کامو، با ترجمه آثار آنان، به زبان آورد. تا دهه نحس پایان گیرد، آن احمد « مدیر مدرسه » را نوشت که به اندازه « بوف کور » هدایت در نسل جوان حاضر اثر گذاشت. راهی تازه باز شده بود. بدنبال آن « نون و القلم »، و در فاصله آنها با « تات نشین های بلوک زهرا » و « در بیت خلیج، جزیره خارک » حرفاهاش را زد."

با توجه به آشنائی که آقای بهنود نسبت به آثار جلال آل احمد داشته است و در باره آن آثار و تأثیر اجتماعی آن ، آن چنان که نقل شد، قضاؤت کرده است، باوجود این ، در مقاله ای که در مدح و ثنای آقای همایون نوشته است، به موضع گیری غیر اصولی و انحرافی دست زده است، تا شاید بتواند با توهین و منفی جلوه دادن " زندگینامه " آل احمد ، برای آقای داریوش همایون " زندگینامه " جدیدی دست و پا کند ، عملی غیر اصولی که چندش آوراست.

این ادعا و شیوه عمل آقای بهنود، ممکن است مورد تائید بعضی از سیاست بازان چی نما راست ، متظاهر به قانونداری و نظام دمکراتی قرار گیرد. ولی بنظر ما سوسیالیست های مصدقی، سیاستی که بر پایه تحریف تاریخ و تهمت ، اتهام و اقتدا پایه گذاری شده باشد ، بهیچوجه نمی تواند مورد تائید آزادیخواهان و نیروهای دمکرات باشد و محکوم است . آقای مسعود بهنود طرفدار تجدد و مدرنيسم باید بخوبی آگاه داشته باشد ، که چنین شیوه کاری که ایشان در نگارش مقاله مورد بحث اتخاذ کرده است، اصولاً نمی تواند با فرهنگ

تجدد طلبی و مدرنیسم توافق داشته باشد ، زیرا آن "فرهنگ" برای "اصل فردیت" و "حرمت انسانی" ارزش والائی قائل است !

آقای مسعود بهنود در هنگام نگارش مقاله "مکتب آیندگان" ، مقاله ایکه بیشتر شbahat به نمایشنامه دارد ، در مرحله زمانی که تصمیم به "انتخاب" بین شیخ فضل الله نوری و تجدد و مدرنیسم، را تحریر نموده است ، بیک مسئله توجه نکرده است و آن اینکه، بیان دارد ، در آن زمان ، همکاری و همagenta شدن با جلال آل احمد ، احتمالاً می توانست از سوی سواک و دوستان آقای داریوش همایون با خود ، زندان ، سرکوب و تهدید ، بهمراه داشته باشد.

وانگهی بیچاره آل احمد ، "مؤسسه ای شیبه مؤسسه آیندگان" در اختیارش گذاشته نشده بود ، تا از آن طریق بتواند، شغلی به آقای بهنود پیشنهاد کند. پس استفاده آقای مسعود بهنود در آیندگان، نمی توانسته است اصولاً، نتیجه رقابت بین دو مؤسسه مطبوعاتی باشد. انتخاب بین مؤسسه آیندگان و مؤسسه دیگری که مسئولیتش با جلال آل احمد بوده است، اصولاً مطرح نبوده است . خود آقای مسعود بهنود نیز در صفحه ۴۹۲ کتاب از سید ضیاء تا بختیار صحبت از توقيف ۷۰ روزنامه و مجله از سوی رژیم نموده است.

ممکن است آقای مسعود بهنود ، توضیح دهد که چرا طرفداران "تجدد و مدرنیسم" ، بجای نقد کتاب "غربزدگی" جلال آل احمد ، به "جمع اوری" آن کتاب دست زندن؟ (صفحه ۵۳۸) از سید ضیاء تا بختیار" در حالیکه این حضرات می توانستند با نقد و دامن زدن به بحث و جدل در باره محتوى آن کتاب و تبلیغ در باره "ارزش" های تشکیل دهنده "مدرنیسم و تجدد طلبی" ، دست به روشنگری زندن . آن کار انجام نشد ، چون نویسنده آیندگان در خدمت رژیم شاه قرار داشتند و با خاطر حفظ آن نظام عمل می کردند و بهیچوجه، کسی حق نداشت از "خط قرمز" . حفظ نظام استبدادی محمد رضا شاهی ، عبور کند.

وانگهی ، دوست محترم آقای بهنود ، در "ایران اسلامی" ، هرکس که نماز خواند ، روزه گرفت و به مکه مشرف شد ، به این معنی نیست که در صفت شیخ فضل الله نوری "قرار گرفته است . دفاع از تجدد و مدرنیسم ، بهیچوجه به این معنی نیست که متجددین و طرفداران مدرنیسم باید "بی دین" شوند! مگر در "ارویای مسیحی" چنین شده است که حال باید در "ایران اسلامی" ، چنان انتظاری را داشت؟

روشن است که بنظرات و عقاید سیاسی جلال آل احمد می تواند ایراد وارد باشد ، که هست ، ولی چنین ادعائی که گویا جنابعالی در سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ ، "تشخیص" دادید که آن بابا در صفت شیخ فضل الله نوری قرار دارد ، نمی تواند واقعیت داشته باشد . اگر چنین است ، لطفاً توضیح دهید ، که چرا در تحریر کتاب "از سید ضیاء تا بختیار" که پس از گذشت ۲۰ سال از زمان "تشخیص" شما در باره هویت جلال آل احمد ، می گذشت ، آنهمه تعریف و تمجید از چنین "فردی" نموده اید؟

همانطور که قبل اشاره رفت ، آقای مسعود بهنود بخوبی از وضعیت حاکم بر جامعه ایران در دوران پادشاهی محمد رضا شاه اطلاع دارد و با هویت سیاسی افراد غیر دمکرات و وابسته به نیروهای بیگانه و ارتقای و درباریان فاسد ، دزد و چپاولگر، از جمله افراد وابسته به جناح اشرف پهلوی ، همچون آقای داریوش همایون ، کاملاً آشنا بود. در رابطه با همین اطلاعات و آشنائیهاست که ایشان، کتاب ، "دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷ - از سید ضیاء تا بختیار" را به نگارش در آورده است.

این کتاب در سال ۱۳۶۶ ، یعنی حدوداً ۹ سال بعد از سرنگونی رژیم محمد رضا شاه و تقریباً ۲۰ سال بعد از زمانیکه آقای بهنود ، "تصمیم" خود را به نفع آقای داریوش

همایون در "کافه فیروز" ، تهران گرفته بود ، انتشار پیدا کرده است . (کتابی که من در اختیار دارم ، و تمام نقل قولها را از آن اقتباس کرده ام ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۹ ، در صفحه ۹۷۰ ، چاپ چاپخانه محمد حسن علمی)

من در زیر به تیکه هائی از کتاب آقای بهنود اشاره می کنم . حال بینیم آقای مسعود بهنود در کتاب "... از سید ضیاء تا بختیار" در باره ماهیت رژیم شاه و شخصیت جلال آل احمد در حدود ۱۷ سال قبل ، چگونه قضاوت کرده است .

آقای بهنود در صفحات ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵ و ۴۹۶ آن کتاب نوشته است :

" اسدالله علم که یکی از سیاه ترین دولتها مشروطه را اداره کرده بود ، آماده می شد تا حکومت را به « گروه وارن » بسپارد . [وارن ، رئیس اصل چهار آمریکا در ایران بود که بنابر دستور شاه داریوش همایون نیز به آن گروه پیوست] او در ۲۰ ماه خدمت ، به آنچه گفته بود جامه عمل پوشاند ، مخالفت ها را با خشونت از میان برداشت ، بیش از هر دولتی پیش از خود ، کشته و مجروح به جا گذاشت . ته مانده آزادیهای حاصل از سقوط رضا شاه (شهریور ۲۰) توسط او رو بیده شد . تمامی احزاب تعطیل شدند و ۷۰ روزنامه و مجله توقيف بودجه بیی که شریف امامی و امینی سعی در تعديل آن داشتند ، در بازگشت به سیاست دولت اقبال ، بار دیگر متکی به وامها و اعتبارات خارجی شد . از نخستین نشانه های اصلاحات ارضی ، سقوط ناگهانی تولید گندم و برنج و سایر مواد کشاورزی بود . دولت با بستن قراردادهایی با آمریکا ، مشغول وارد کردن این مواد شد . علم چون می رفت از شاه موجودی ساخته بود که به ناصرالدینشاه بیش از همه شاهان پیش از خود شباهت می برد . اینک هر کارخانه بیی که آماده افتتاح میشد با پیشکش مقداری سهام (نه کمتر از ۲۵ درصد کل سهام) به قدم او برای پاره کردن نوار سه رنگ ، مزین می شد

اگر حاجبان و دربانان دوره قاجار با گرفتن چند سگه ، افراد را به حضور شاه راه می دادند ، خانزاده بیرونی در موقع حساس قیمت « شرفیابی به حضور شاهنشاه » را به میلیون رسانده بود . علم ، اقبال ، شریف امامی ، زاهدی همان حاجب و معیر و خوانسار و امین حضور بودند که ناصرالدینشاه را دوره می کردند
کسی که دوران دبیرستان - رشته کشاورزی - را با تشبیث و سفارش ، بظاهر طی کرده بود ، در رأس یک مؤسسه بزرگ علمی نشست که الگوی دانشگاه هاروارد بود . او [اسدالله علم] در مصاحبه بیی گفت : « من نوکر اعلیحضرتم ، بفرمائید پیشخدمت یک اداره در شیراز باشم هم به دیده منت دارم ». ...

پایان دولت علم ، پایان یک دهه پر درد از تاریخ ایران بود که از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد . در آغاز این دهه ، شورها و حالها و حماسه ها پایان گرفت . شاعران و نویسندها اگر نه در سلوهای زندان ، در گوشه های عزلت بودند ، دیگر نه نیما « او را صدا بزن » می سرود ، نه توللى « مهتاب » را ، نه کسرایی « پس از من شاعری می آید » را ، نه هوشنگ ابتهاج « دختر خورشید » را .

نیما ، خانه اش را ابری می دید و یکسر روی زمین را ابری ، با آن . شاملو ، سال بدرا تصویر می کرد که سال شک و اشک بود و در « رخم قلب امان جان » می گفت « بین شما کدام - بگوئید - بین شما کدام تن / صیقل می دهد / سلاح امان جان را / برای روز انتقام ؟ ». او هنوز امید وار بور که موجی گرم از خون ، بیابانی را « که سراسر مه گرفته است » در بر گیرد . اما دو سه سالی بعد مهدی اخوان ثالث که کم کم امید از دست می داد ، فریاد زد « سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت / هوا دلگیر ، درها بسته » سرها در گربیان ، دستها پنهان / نفس ها ابر ، دلها خسته و غمگین / درختان ، اسکلت های بلور آجین /

زمین دلمده، سقف آسمان کوتاه / غبار آلوده مهر و ماه / زمستان است ». محمد زهري نيز تصويری شادر ازین ارائه نمی کرد « آن مرد خوشبادر که با هر گريه می گريست و با هر خنده می خندید / مردي کهن با سایه يي ديرين، دلي ديرين / نوميد واري دشنه در قلبش فرو برد است / اينک به زير سایه ديوار غم مرده است » .

در کار نوشته و داستان، از بيش از کودتا، پس از مرگ هدایت، آفتابی دیگر سر می کشيد. جلال آل احمد که بر خلاف چوبک و رسول پرويزی و دیگران می ماند تا گویای عصر و زمانه يي چنین باشد. او که همه سرخورده‌گهای سیاسی را تجربه کرده بود، در آغاز این دهه به گوشه « اورازان » رفت و غم دل را با تک نگاری این ده غریب افتاده گفت. بعده او حرفهایش را از دهان آندره ژید و ژان کوکتو و البر کامو، با ترجمه آثار آنان، به زبان آورد. تا دهه نحس پایان گیرد، آل احمد « مدیر مدرسه » را نوشته که به اندازه « بوف کور » هدایت در نسل جوان حاضر اثر گذاشت. راهی تازه باز شده بود. بدبیال آن « نون و الفم »، و در فاصله آنها با « تات نشین های بلوك زهرا » و « در بنتیم خلیج، جزیره خارک » حرفهایش را زد. تصویر پایان این دهه را فروغ فرخ زاد باقی گذاشت. او تازه به میدانی فراخ در شعر رسیده بود، بیان و اندیشه يی سوای دیگران داشت. او از نهایت شب حرف زده - تصویر روشنی از آن روزگاران - : من از نهایت تاریکی / و از نهایت شب حرف می زنم . (تکیه از من است)

باتوجه به مطالبی که اشاره رفت ، روشن شد که برخورد منفی آقای مسعود بهنود باهویت جلال آل احمد و " ادعای " ایشان در انتخاب بین " شیخ فضل الله نوری " و " تجدد و مدرنیسم "، در " کافه فیروز "، دغلکاری بوده است ، آنهم باخاطر **بزک کردن** چهره ضد مردمی و وابسته آقای داریوش همایون.

آقای مسعود بهنود در این مقاله مورد بحث ، کوشش کرده است تا کمک به نگارش " زندگینامه سیاسی جدیدی " برای آقای همایون بنماید . در این رابطه است که دست به تقلب و تحریف رویدادهای تاریخی زده است ، و آنها را وارونه جلوه داده است . آقای بهنود در مقاله " مکتب آیندگان " نوشته است :

" سهم ایران از جریان روشنفکری دهه ثصت [میلادی] اروپا، ماجرائی شده بود که نوشته شده و باید به سالیان نوشته تر شود. از بخت خوش بسیاری از جوانان آن روزگار، پیرانه سر قلم برگرفته و نوشته اند. امروز از آن جمله جوانان انقلابی مسلمان که همراه آقای خمینی به تهران رسیدند و در مقدمشان نه تنها رژیم پادشاهی شکست که جریان صد ساله تجدد و مدرنیسم متوقف شد، کسانی مانند محسن سازگارا می گویند وقتی انقلابیان پیروز شد همان نسخه های روشنفکری دهه چهل [شمسی] را در سر داشتیم و می خواستیم بپیچیم، این اشاره به همان حال و روزگاری است که از آن می گوییم. جماعتی که اصلاح طلب در رژیم جمهوری اسلامی نام گرفته اند از آن گروهند که تازه این راز را دریافته اند که با حضورشان چه ها که نشد و می زند تا بلکه از زاویه سهم و نقشی که در عقب افتادگی فرهنگی جامعه ایرانی به عهده دارند به قول عمام الدین باقی « کفاره » گناهان کرده و نکرده خود پس دهنده ".

برای من اصولاً روشن نیست ، زمانیکه رژیم شاه، بنا بر نوشته خود آقای بهنود ۷۰ روزنامه و مجله را توقیف کرد و هیچ گروه و تشکیلات حزبی مخالف رژیم و طرفدار دمکراتی و آزادی ، حق فعالیت سیاسی و اجتماعی در ایران را نداشت . چرا و بچه دلیل آقای مسعود بهنود ، سراغ " جریان روشنفکری دهه ثصت [میلادی] اروپا " در ایران را در وسط مقاله تبلیغاتی که ایشان به نفع داریوش همایون - فردی که بنظر ایشان ، بانی "

مکتب آیندگان " ، که مدافع " تجدد و مدرنیسم " در ایران در دوران سلطنت محمد رضا شاه بود - ، می گیرد، آنهم بصورت ابهام و اشاره ، به نقل قولی از گفتار آقای محسن سازگارا در باره " نسخه های روشنفکری دهه چهل " ، و یا گفتار " کفاره " گناهان کرده و نکرده ، مربوط به آقای عmadالدین باقی ، بدون اینکه روشن باشد ، چه رابطه و پیوندی آن گفتار با مقطع تاریخی رفت و آمد آقای بهنود به " کافه فیروز " و یا نظرات و عقاید آقای داریوش همایون و " مکتب آیندگان " دارند؟ و بدون اینکه به این وضعیت توجه داشته باشند که اگر از " جریان روشنفکری دهه شصت [میلادی] " ، چیزی " سهم ایران نشد " ، مقصراً اصلی رژیم محمد رضا شاه و کارگزاران اصلی آن، افرادی همچون آقای داریوش همایون بوده اند!

در رابطه با نظرات و عقاید آقای بهنود ، این سؤوال مطرح است ، اگر محمد رضا شاه پهلوی ، فرافقانوی عمل نمی کرد و به حقوق مردم ، همان حقوقی که " قانون اساسی مشروطیت " برای " مردم ایران " در نظر گرفته بود که، افرادی همچون جلال آل احمد خواستار اجرای همان حقوق بودند و نه چیزی بیشتر ، توجه می کرد و در حقیقت محمد رضا شاه و دستیاران و کارگزارانش ، افرادی همچون آقای داریوش همایون ، حاضر می شدند تا بطور غیر قانونی در امور ملکت دخالت نکنند و بر شعار محوری دکتر محمد مصدق و ملیون ، یعنی ، " شاه باید سلطنت کند و نه حکومت " ، توجه می کردند و در جهت " استقرار حاکمیت قانون " عمل می نمودند و عامل و خدمتگذار بیگانگان نمی شدند ، آیا ایرانیان سرنوشتی همچون امروز پیدا می کردند؟

روشن نیست که چرا آقای مسعود بهنود که اهل قلم و کتاب هست ، در هنگام نگارش مقاله مورد بحث ، که به امر انتخاب بین " شیخ فضل الله نوری " و " تجدد و مدرنیسم " ، اشاره نموده اند ، متأسفانه از خاطر بدور داشته اند که در آن مقطع تاریخی که ایشان به " کافه فیروز " ، رفت و آمد داشت ، هنوز خاطره شلاق زدن و فلک کردن دانشجویان ، تراشیدن موهای سر ، آنهم بصورت یک صلیب - چهار راه - ، در وسط کله دانشجویان و جوانان معارض ، مسئله اعزام برخی از دانشجویان معارض به سربازی - آنهم بعنوان سرباز صفر- ، یکی از موضوع های بحث آزادیخواهان ایرانی بود. مگر در آنزمان رژیم شاه از رفتن برخی از دانشجویان منتقد و معارض به دانشگاه جلوگیری نمی کرد؟ مگر نیرو ها و صاحب نظران طرفدار واقعی " تجدد و مدرنیسم " و نیروهای مخالف استبداد را در " دادگاه نظامی " محاکمه و محکوم نمی کردند؟ آیا بسیاری از طرفداران حاکمیت قانون و تجدد و مدرنیسم ، روانه زندان های قزل قلعه ، قصر و آگاهی شهربانی نشده بودند؟

در اینجا ضروریست مذکور شد که این حق آقای مسعود بهنود است که خود را ، جزو طرفداران " مکتب آیندگان " آقای داریوش همایون بداند و به تبلیغ نظرات و افکار ایشان ، پیردازد . گمان ندارم هر فردی که خود را طرفدار جامعه پلورالیستی می داند و از آزادیخواهی و مردم سالاری و نظام دمکراتی صحبت می کند ، از شکل گرفتن نظرات و عقاید و جا بجا شدن افراد و نیروهای جامعه ناراحت گردد . بر عکس ، یکی از اهداف اکثر نیروهای اپوزیسیون در مبارزه با رژیم حاکم اسلامی ، اتفاقاً بر محور این خواست دور می زند. اتفاقاً تحقق دمکراتی در ایران احتیاج به رقابت سالم بین نظرات و عقاید مختلف و متفاوت دارد . هر عملی که در شکل دادن به این خواست کمک کند ، بنظر ما سوسیالیست های ایران ، عملی مثبت می باشد ، که مورد تائید ما نیز هست.

اگر از سوی من با محتوی نوشته آقای مسعود بهنود مخالفت می شود ، این مخالفت در این رابطه است که چرا ایشان بخاطر تنظیم زندگینامه جدید برای آقای داریوش همایون، دست به تحریف تاریخ زده اند. از سوی دیگر دفاع از حقوق دمکراتیک دگراندیش بهیوجه به این معنی نیست که نباید به محتوی نظرات و عقاید دگراندیش برخورد نظری کرد.

قای مسعود بهنود در رابطه با اعتصاب روزنامه نگاران از "وفداری به اصول خدشه ناپذیری این حرفه" صحبت کرده و در این مورد نوشته است :

"شاید چند تن از کسانی که در نقش شورای دبیران روزنامه آیندگان از روز هفده دی سال ۵۷، بعد از اعتصاب شصت روزه انتشار روزنامه را از سرگرفتن چیز دیگری در سرشان بود اما شان غالب آیندگان همان بود که همایون خشت خشتش را نهاد. و فداری به اصول خدشه ناپذیر این حرفه. و همین بود که در آن روزهای سخت، آیندگان را برد در صدر روزنامه ها نشاند. (تکیه از من است)

من خیال نمی کرم ، فردی همچون آقای مسعود بهنود حاضر شود این چنین غیر مسئولانه با رویدادهای تاریخ معاصر ایران برخورد کند و دست به تحریف بخشی از تاریخ دوران محمد رضا شاه زند و با اشاره به نقل قولی از "کانت" در باره امر "روشنگری" ، مدعی شود که آقای داریوش همایون وزیر اطلاعات و سخنگوی دولت شاه، در مکتبی که او ساخت در آیندگان، روشنگری و نوگرانی اساس بود. اگر حقیقتاً این چنین بوده است، چرا و بچه دلیل در دوران رژیم استبدادی شاه کوچکترین قدمی در جهت روشنگری، در باره ماهیت آن رژیم ، از سوی این حضرات برداشته نشد ؟

برای من روشن نیست که اخیراً چه اتفاقاتی در خارج از مرزهای ایران در حال تکوین است که آقای مسعود بهنود، با خدشه دار کردن شخصیت جلال آل احمد و منفی جلوه دادن زندگینامه سیاسی وی و نفی نیروهای اپوزیسیون در سال های ۱۳۴۶ - ۱۳۴۵ ، در واقع با منفی جلوه دادن کل نیروهای مخالف رژیم شاه، زندگینامه سیاسی آقای داریوش همایون ، مأمور تبلیغاتی "بچه های وارن" ، همان "جوانانی" که آمید آمریکا برای آینده ایران بودند" را ، مثبت جلوه دهد. آقای بهنود با زرنگی خاص خود ، مأمور تبلیغاتی "رژیم" و تئوریسین حزب رستاخیر شاه را، پرچمدار "تجدد و مدرنیسم" در ایران معرفی کرده است. ایشان بخاطر جوّ سازی بنفع آقای داریوش همایون ، با این استدلال که آقای داریوش همایون "نویسنده خوش قلم و شیرین بیان" است، وی را با افرادی همچون دهخدا و دکتر حسین فاطمی ... مقایسه کرده و برتر شناخته است!

اگر آقای بهنود مقاله خود را در باره "نویسنده خوش قلم و شیرین بیان" نوشته بود ، اصولاً من بخود اجازه نمی دادم تا در باره آن مقاله ، اظهار نظر کنم و قضاؤت در باره آن را به صاحب نظران و استادان زبان و ادبیات فارسی واگذار می کرم . ولی آقای مسعود بهنود با نگارش این مقاله، هدف سیاسی دارند و در همین رابطه است که تیتر مقاله مزبور را ، "داریوش همایون و مكتب آیندگان" ، انتخاب کرده اند. ایشان در آن مقاله سعی کرده اند با زرنگی خاصی، داریوش همایون ، یکی از فعالین کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی مصدق، سخنگوی "بچه های وارن" آمریکائی و تئوریسین و قائم مقام دبیر کل حزب "فرآگیر رستاخیز" ... را در کنار نام دکتر حسین فاطمی، فردی که بنا بر اظهارات دکتر محمد مصدق ، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در آن مقطع تاریخی از سوی او بوده است ، قرار دهد . بدون اینکه کوچکترین اشاره به سمت و سوی نظرات و عقاید

و مضمون نوشته های آنها بنماید ، به خوانندگان مقاله اش حقنه می کند که ایشان نتیجه گرفته است که داریوش همایون خوش قلمتر و شیرین بیانتر است و "نمره" بهتر از آن اوست . آیا هدف از چنین مقایسه بی جائی ، بهم ریختن ضوابط و مخدوش کردن فضای سیاسی ، آنهم بنفع آقایداریوش همایون نیست ؟

در صفحه ۷۲۶ کتاب " ... از سید ضیاء تا بختیار " ، بقلم مسعود بهنود در باره سیاست "روشنگری" آقای داریوش همایون ، همان فردی که بر پایه نظراتش بنا بر ادعای آقای بهنود ، "مکتب آیندگان" ، بنا شده است ، می خوانیم:

" در همان روزهای نخست ، شاه در لهستان سخنی گفت که همه جا منعکس شد « آزادی سیاسی برای مردمی تهییست جنبه تجملی دارد ». در همان حال آموزگار ، و وزیر اطلاعات و سخنگوی دولتش ، داریوش همایون سعی داشتند « فضای باز سیاسی » را تشریح کنند و به مردم بقیو لاند که « آزادی در راه است ، و دولت از سانسور و اختناق بیز هیز دارد ». (تکیه از من است)

بیست و سوم شهریور ، فردای روزی که شاه در دانشگاه پدافند ملی خطاب به مسئولان مملکتی گفت « هر چه را که هست و نیست بمردم بگوئید » ، وزارت اطلاعات و اداره مطبوعات سواک مجبور شدند تا از ورود نشریات خارجی به کشور جلوگیری کنند ، و به مطبوعات مأمور بفرستند تا خبرها و گزارش‌های جهانگیر مربوط به سوء قصد به اشرف [خواهر دولتی شاه] در جنوب فرانسه که به کشته شدن ندیمه اش - فروغ خواجه نوری - و زخمی شدن معشووقش انجامید ، در نشریات داخلی منعکس نشود. در خبر رسمی و یکنواخت خبر گزاری پارس در باره این واقعه نیز ، جز چند سطر کلی چیزی از حادثه ذکر نشده بود [احتمالاً به همت و راهنمایی مکتب آیندگان]. اما روزنامه در گوشی واقعیت را همه جا منتشر کرد و مردم دانستند که مسئله پخش مواد مخدر و مافیای اروپا در کار بوده است ."

آقای بهنود در صفحه ۶۶۴ کتاب " ... از سید ضیاء تا بختیار " در رابطه با جایگاه و مقام بانی "مکتب آیندگان" ، در "باندهای" قدرت دوران سلطنت محمد رضا ، نوشته است :

" ... دورانی چنین سرنوشت ساز را ، شاه با تن بیمار و هویدا با همان کابینه قبلی ، و مملکت با حزب رستاخیز - و شدت گرفتن رقابت باندهای رقیب - آغاز کردند. هویدا ، در نخستین گام دفتر سیاسی « حزب فراگیر » را ، به پیروی از دستور شاه ، از افراد گروههای مختلف پر کرد. در ترکیب این دفتر : منوچهر آزمون ، منوچهر گنجی ، جواد منصور و فریدون مهدوی از باند خود او بودند. جمشید آموزگار ، داریوش همایون ، مهناز افخمی ، مقتدر مژدهی و احمد قریشی از باند اشرف یهلوی (که سریرستی آنها با آموزگار بود) ، هوشنگ نهادنی - که خودش مدعی داشتن جناحی بود - و محمد باهری از باند اسدالله علم ، رضا قطبی و تیمسار محمد علی صفاری (همدنان رضا شاه ، برای خالی نبودن عریضه) از باند شهبانو ، و مصطفی الموتی نیز از دارو و دسته دکتر اقبال .". (تکیه از من است).

آقای بهنود در صفحات ۶۲۰ و ۶۲۱ همان کتاب ، در باره عملکرد و سمت و سوی نظرات آقای داریوش همایون ، فردی که هم "تئوریسین جناح آمریکانی رژیم" و هم "تئوریسین مکتب آیندگان" بوده است ، نوشته است :

" او [داریوش همایون] که از هشت سال پیش [۱۳۴۵] نخستین روزنامه معتبر صبح تهران « آیندگان » را بوجود آورده بود ، از مدت‌ها پیش به عنوان تئوریسین جناحی از رژیم که به طرفداری از آمریکا شهرت داشت ، سرمقاله هایی در روزنامه خود [آیندگان] می‌نوشت که سیاست روزهای بعد حکومت [حکومت استبدادی محمد رضا شاه] را روشن می‌کرد. او که متخصص و مفسر مسائل خارجی بود ، نخستین باری که در باره مسائل داخلی چیزی نوشت در سال ۱۳۴۱ بود که تقسیر و گزارش تحقیقی در باره " اصلاحات ارضی " ارائه داد و آنرا " عملی ناگزیر برای گذار از یک مرحله پیشرفت به مرحله بعدی " قلمداد کرد . تا سالهای سال ، کسی چنین تصویر جامعی از این رویداد مهم (اصلاحات ارضی) نکشید [آقای مسعود بهنود بخوبی می‌داند که کسی جز عاملین رژیم سرکوبگر شاه ، کوچکترین حق اظهار نظر نداشتند ، وانگهی آقای داریوش همایون نظر جناح آمریکائی رژیم ترور و خفغان محمد رضا شاهی و در واقع دولت آمریکا را بقلم آورده بود]. بعدها مفسران خارجی و دیبلمات های مقیم تهران، آینده سیاستهای کشور را در تفسیر های او [آقای داریوش همایون بانی مکتب آیندگان]، جستجو کردند ، از جمله وقتی که برای نخستین بار در باره « لزوم وانهادن بحرین [تجزیه بحرین از خاک ایران] ، به عنوان قدم اول در راه به عهد گرفتن مسئولیتهای منطقه‌یی » [تبدیل شدن به ژاندارم منطقه خلیج فارس] نوشت.

همایون که در سالهای نخست فعالیتهای سیاسی خود - پیش از کودتای ۲۸ مرداد - عضو مؤثر و معاون حزب دست راستی « سومکا » بود [حزب طرفدار حزب نازی آلمان - حزب آدولف هیتلر] ، در همین زمانها با دختر سپهبد زاهدی [افسر کودتاچی علیه حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق] - هما زاهدی که از زادگاه پدرش ، همدان ، نماینده مجلس بود - ازدواج کرد. شاه و فرح در آئین ازدواج او حاضر شدند. [اگر تاریخ ازدواج در پیش از کودتای ۲۸ مرداد بوده است ، در آن‌مان خانم فرح دیبا هنوز به همسری شاه در نیامده بود ، و شاه در ۲۵ مرداد با تلاقی ملکه ثریا اسفندیاری - بختیاری و نه ملکه فرح دیبا ، به بغداد و از آنجا به رم فرار کرد]. مدتی بود که گروهها و باند های قدرت ورود این صاحب قلم را [مدیر مکتب آیندگان] به محدوده سیاستگزاران رژیم ، شاهد بودند.

در روزهای پس از اعلام تشکیل حزب رستاخیز ، کم نبودند کسانی که این فکر را از داریوش همایون می‌دانستند ، که به توصیه شاه به جمع یاران « جمشید آموزگار » بیوسته بود. ... (تکیه همه جا از من است)

آقای مسعود بهنود در رابطه با هویت سیاسی آقای جمشید آموزگار ، فردی که " به توصیه شاه " ، آقای داریوش همایون ، " به جمع یاران وی بیوست " ، در صفحه ۴۲۴ کتاب سید ضیاء تا بختیار ، نوشته است:

" جوانانی که از سوی آمریکا - اداره اصل چهار - بسیج شده بودند ، هنوز نقش دوّم داشتند ، ولی به سرعت برای گرفتن شغلهای حساس آماده می‌شدند. حسنعلی منصور در دولت علاء ، از ریاست دفتر نخست وزیر ، به دبیر کلی شورایعالی اقتصاد منصوب شده بود. او در ارتباط تنگ با آمریکائیان آن شورا را گسترش داد ، اختیارات قانونی گرفت و عملاً مشغول تهیه طرحهای اجرائی برای برنامه هایی شد که از سوی واشنگتن دیکته شده بود. بزودی منوچهر گودرزی ، متخصص امور اداری و سیستم های مدیریت از دانشگاههای آمریکا به صحنه فرا خوانده شد ، با رسیدن او ، دکتر اقبال به صراحة اعلام داشت که سیستم اداری ایران شبیه به سیستم های اداری آمریکا خواهد شد. به عنوان مقدمه ، سورای معالون دائمی به ریاست گودرزی تشکیل شد. قصد این بودکه تا دولت به کار

های جاری مملکت می‌رسد، جوانانی که امید آمریکا برای آینده ایران بودند، طرحهای خود را آماده کنند. بزودی جمشید آموزگار (از بچه‌های وارن) [وارن، رئیس اصل چهار آمریکا بود] به خط اول پرید و مأمور اجرای طرحهای کارگری شد. آمریکائیان که برای رساندن ایران به دوران صنایع کوچک و مونتاژ، طرحهایی داشتند، به تهیه قوانین کارگری و ضوابطی که رشد بخش صنعتی و سرمایه‌گذاریهای خارجی را ممکن کند، اهمیت بسیار می‌دادند. آموزگار، وزیر کارش در دومین تغییر کابینه، او که از پیش بر مسئله اصلاحات ارضی و سیستم‌های موجود کشاورزی در ایران کار کرده، و از سوی «وارن» برای دیدن دوره‌یی، به آمریکا فرستاده شده بود، به وزرات کشاورزی رفت، حسنعلی منصور کارهای او را در وزارت کار، پی‌می‌گرفت. آموزگار، در سمت تازه مأمور تهیه «لایحه اصلاحات ارضی» شد که در حقیقت مهم‌ترین و حساس‌ترین بخش طرح آمریکا برای تغییر بنیادی جامعه ایران بود. [«تحلیل جامع» آقای داریوش همایون در باره اصلاحات ارضی را باید در همین رابطه دید] حسنعلی منصور، در سومین تغییر کابینه جای خود را به یکی دیگر از «بچه‌های وارن»، عبدالرضا انصاری داد، و خود به وزارت بازرگانی رفت. او قبلاً در شورای عالی اقتصاد، برای این وزارتخانه طرح مفصلی پیشنهاد کرده بود که اجرای آن از عهده مصطفی تجدد و عباسقلی نیساری و دکتر اعتبار بر نمی‌آمد.

آقای بهنود در صفحات ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ همان کتاب در رابطه با "ضد ارزش" های فکری آقای داریوش همایون، بانی "مکتب آیندگان"، نظراتی که کوچکترین رابطه ای با آزادی و دمکراسی و محترم شمردن حقوق مردم و در حقیقت "مدرنیسم" ، ندارند، بلکه مبلغ جامعه‌ی تک حرbi، طرفدار شیوه جدید انتخابات فرمایشی، چیزی شبیه به "انتخابات نظارت استصوابی شورای نگهبان" در جمهوری اسلامی ایران ، البته بجای قضاووت فقهای شورای نگهبان، و تائید مقام رهبری ، قضاووت کارشناسان سواک و مقام امنیتی ، و تائید پادشاه، مطالبی نوشته اند و در رابطه با همین شیوه جدید انتخابات است که ایشان در صفحه ۶۲۴ صحبت از سیاست "فریب تازه" ، آقای داریوش همایون و رژیم ، نموده اند. در آن کتاب می‌خوانیم:

"... اما طرح حزب رستاخیر که شاه آنرا «فراگیر» خطا می‌کرد، از طرف آموزگار، و با شناخت دقیق از خلائق شاه ارائه شد. گروه آموزگار به قلم و فکر داریوش همایون [بانی مکتب آیندگان] ، طرح این حزب را چنان نوشت که شاه در دورانی که در صدد ایجاد پایه‌های ایدئولوژیک برای حزب خود بود قانع گردد که این تنها راه حرکت دادن به جریان از تحریک افتاده و بی تفاوت سیاسی مملکت است. به این ترتیب شاه ناگزیر شد از تفکرات همیشگی خود در تبلیغ «حکومت چند حزبی» و نکوش از «حکومت های دیکتاتوری تک حزبی» دست بردارد . دیگر نخستین کتاب او «مأموریت برای وطنم» قابل چاپ جدید نبود. در آن کتاب ، شاه رژیمهای کمونیستی و تک حزبی را به شدت رد کرده بود.

برای حزب رستاخیز سه اصل تعیین شد «قانون اساسی مشروطه سلطنتی ، نظام شاهنشاهی (پهلوی) و انقلاب شاه و ملت ». می‌باشد تمام مردم ایران ، با قبول این سه اصل ، به عضویت این حزب در آیند. به زعم شاه، با فراگیر شدن این حزب، کشاورزان ، کارگران، زنان و گروههای شهری که پس از وابستگی کامل رژیم به آمریکا و «انقلاب سفید» به زندگی مادی راحت دست یافته بودند ، ناگزیر می‌شدند که وفاداری به رژیم او را به عنوان اصل تغییر ناپذیری در زندگی خود ، بپذیرند. ...

وقتی در آن جلسه مصاحبه مطبوعاتی اسفند ۱۳۵۳ شاه عینک را از چشم برداشت ، و با تندی گفت «کسانی که نمی خواهند این وضع (حکومت تک حزبی) را بپذیرند ، در این مملکت جائی ندارند. می توانند گزرنامه هایشان را بگیرند و بهرجائی که می خواهند ، بروند» معلوم شد که طبق معمول ، او ، نخستین و شاید تنها کسی است که این حزب را باور کرده است . دو سه تن شهامت کردند و فردای آن روز ، در نامه هایی به روزنامه ها اعلام داشتند که عضویت در این حزب را نمی پذیرند و نمی مانند . ساواک از آن میان ، نامه پرویز محمود را که اعلام داشته بود چهل سال است که به مرام کمونیسم وفادار مانده ، و قصد رفتن به شوروی را دارد ؛ اجازه چای داد و اعلام شد که به او گزرنامه برای سفر به شوروی داده شد . رژیم با روشی ناشیانه قصد داشت به مردم و جهانیان بفهماند که فقط یک تن - آنهم کمونیست - با نظر شاه مخالف است . حزب مردم (متعلق به علم که ۱۵ کرسی در مجلس داشت) و حزب پان ایرانیست (به رهبری محسن پزشکپور که پنج کرسی حزب خود را در مجلس بدنبل استیضاح دولت در ماجراهای بحرین [در مخالفت با تجزیه بحرین از ایران] ، از دست داده بود) به عنوان تنها احزاب موجود مملکت انحلال خود را اعلام داشتند و به حزب تازه [رستاخیز] پیوستند . هویدا فوراً تشکیل نخستین کنگره مؤسس حزب را اعلام داشت . در این کنگره ، جمشید آموزگار رئیس و داریوش همایون دبیر کمیسیونی شدند که نوشتمن اساسنامه حزب فراگیر را عهده دار بود . (تکیه در همه جا از من است).

نخستین تحرّکی که قرار بود حزب رستاخیز بوجود آورد ، [بنا بر رهنمود آقای داریوش همایون] به این معنی که حزب - در حقیقت ساواک - برای هر کرسی مجلس ، سه کاندید معرفی کند و مردم در انتخاب یکی از آن سه تن آزاد باشند! [شیوه ای شبیه عملکرد شورای نگهبان بر پایه نظریه ای " نظارت استصوابی "]. بدیهی بود که این روش که کلاً از روش‌های انتخاباتی کشورهای یک حزبی بلوك شرق تقلید شده بود ، نسبت به سابقه انتخابات مجلسین در دوران پهلوی - به ویژه پس از ۲۸ مرداد - آزادانه تر جلوه میکرد ! و فریبی تازه بود (تکیه از من است)

از خاطر نباید بدور برد که زنده یاد دکتر حسین فاطمی بجرائم اینکه علیه ماهیت ارتجاعی دربار و نیروهای وابسته به بیگانگان و دفاع از حق حاکمیت ملی ایران ، دست به " افشاگری" و " روشنگری" زده بود ، بنا بر خواست کودچیان ، که آقای داریوش همایون ، یکی از آن افراد هست ، اعدام شد !

دکتر منصور بیات زاده

۲۰۰۴ فروردین ماه ۱۳۸۳ برابر با ۸ آوریل

Socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com

*] « اسرار فعالیتهای ضد ایرانی در خارج از کشور » بقلم دکتر عباس میلانی، از
انتشارات سازمان امنیت شاه - ساواک «
www.tvpn.de/ois/-iran-212-a.htm
[